

صبا کیانی / پروجن

ظلمی که چشمان تو

در حق جهان کرد را

نه می‌توان به جنگ جهانی اول نسبت داد و نه قیام هیتلر

من از صلح کنونی جهان می‌ترسم

زیرا

آرامش جهان روی گسل چشمان تو واقع است

در ژرفنای یک جفت چاله فضایی بی‌رحم

صبا خانم

شعر خوبت را خواندم. در این شعر خواسته‌ای از صنعت اغراق استفاده کنی که اتفاقاً خوب هم این کار را کرده‌ای و چشمان یک نفر را تأثیرگذارترین اتفاق جهان دانسته‌ای. اما در شعرت چند اشکال مفهومی وجود دارد: اول اینکه هیتلر قیام نکرد. قیام را برای توصیف پدیده‌های مثبت به کار می‌بریم، نه پدیده‌های منفی. قیام اتفاق مثبتی است. قیام یعنی به پا خاستن و این به پا خاستن می‌تواند در مقابل ظلم و جور و بی‌عدالتی باشد. هیتلر پدیده‌های منفی در جهان بود و حرکت هیتلر را نمی‌توان قیام نامید. می‌شود گفت: جنگ افروزی هیتلر. دوم اینکه در شعر اغراق تا حدی مجاز است و اگر اغراق از حد مجاز بگذرد شعر به ورطه طنز و هجو می‌افتد. در طنز و هجو شاعر مختار است که اغراق و بزرگ‌نمایی فراوان انجام دهد و هر قدر این اغراق بیشتر باشد، شگفتی و خنده بیشتری در پی دارد. البته در شعر حماسی و اسطوره‌ای مانند «شاهنامه» هم شاعر از اغراق استفاده می‌کند، اما مرز اغراق در انواع مختلف شعر مشخص است و هنگام استفاده از این ابزار باید مواظب میزان این چاشنی باشی. استفاده از ابزارها و صنایع شاعرانه باید طبق دستورالعمل باشد. اگر در دستور طبخ غذا هم نمک را کم و زیاد کنی، غذا یا شور می‌شود یا بی‌نمک. شعر تو کمی شور شده است. در شعرهای دیگر مواظب استفاده از این افزودنی‌ها باش.

سمانه آقا کوچک / ورزنه

صدایش را می‌شنوی؟ گاه آرام است و گاه تند و بی‌وقفه در و دیوار و کوچک و خیابان را می‌روبود می‌شوید. آری باران است... آدم با دیدن این همه زیبایی و شگفتی به وجد می‌آید و نمی‌خواهد حتی لحظه‌ای را از دست بدهد. صدایش خیلی دلنشین است. مثل نوایی آرام که به آدم حس می‌دهد و نمی‌خواهد این نوا به پایان برسد و برای شروع دوباره آن لحظه شماری می‌کند. گاه آنقدر آرام می‌آید که رفتن و آمدنش را حس نمی‌کنی، ولی زیباترین آثار را از خود بر جای می‌گذارد. تصویری که حتی بهترین نقاشان جهان هم نمی‌توانند تمام زیبایی آن را به تصویر در بیاورند و صدایی که بهترین نوازندگان دنیا هم نمی‌توانند آن را بیافرینند. آسمان است دیگر. گاهی دلش می‌گیرد و آرام می‌گیرد و گاه آنقدر می‌گیرد که جهان را به زیر آب می‌برد. بی‌شک باریدن باران و صدایش، یکی از زیبایی‌های جهان آفرینش است. حتی وقتی باریدن آن تمام می‌شود هم می‌توانی زیبایی‌های آمدن و صدای رفتنش را درک کنی. می‌توانی با تمام وجود آن را حس کنی. چه خوب است زندگی در دل طبیعت. کاش من آنجا بودم، در هوایی پاک، در فضایی باز، کاش...

سمانه خانم

توصیف زیبایی از باران و طراوت و زیبایی طبیعت کرده بودی. توصیفی که خواننده را به وجد می‌آورد و احساس را نمناک می‌کند. در قطعه ادبی یا نثر شاعرانه، بیشتر توصیف شنیده‌ایم، نه تصویر. تو هم اینجا بیشتر به توصیف باران پرداخته‌ای. توصیفات کلی، بدون تصویرهای جزئی. این توصیفات کلی هر چند زیبا و شاعرانه هستند، اما مخاطب را با خودشان همراه نمی‌کنند. مخاطب با تصویرهای جزئی و ظریف همراه می‌شود و با خواندن آن‌ها می‌تواند خود را در آن موقعیت حس کند. اگر به فرض موقعیت پروانه‌ای کوچک را که زیر باران این سو و آن سو می‌پرد و به دنبال یک گل برای سرپناه می‌گردد، تصویر کرده بودی، مخاطب بیشتر با تو همراه می‌شد. تصویرهای جزئی بیشتری را در کارهایت بگنجان.

نامه‌های برقی

دوست خوبم پوریا ایلمگی شعری برای مجله فرستاده که در آن از شعر معروف استاد شهریار که «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» بی‌وفا حالا که من افتادهم از پا چرا» استقبال کرده است. در استقبال شعری، شاعری جواب شاعر دیگری را می‌دهد یا با الهام از آن شعر، شعر دیگری می‌سراید. در این شعر پوریا به جای ردیف شعر شهریار که سؤالی است، می‌گوید: حالا برو. اگرچه شعر پوریا کمی ضعف تألیف دارد، اما شعری لطیف است و خواندنی. با هم این شعر را می‌خوانیم:

آمدی جانم به قربانت ولی حالا برو  
من که ماندم با غمت تنها... تو هم تنها برو  
در زمستانی پر از بلوا کنارم آمدی  
وقت مرگم آمدی لیلای من فردا برو  
سال‌ها ماندم به پایت حیف الان آمدی  
نازنینا لطف کن دیگر از اینجایها برو  
پوریایت مرد در آغوش نامردان عزیز  
این همه غافل شدی از چون منی «شیدا»، برو



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

